

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

گفتار مادر بیان این مطلب است که چون ایام ماه مبارک رمضان موقعی است که باید در آن بیش از مواقع دیگر مردم باصلاح حال خود بپردازند و یکی از اصلاحاتی که باید عموم مردم در حال خود بعمل آورند آنستکه بروحدت و الفت بیفزایند و از تفرقه و کدورت کناره گیرند و این کار هنگامی میسر است که موجبات کینه و کدورت را کم کنند و موجبات الفت و محبت را فراهم سازند تا نتیجه ای که مطلوب است حاصل شود. باینجهت در این موقع دو نکته بدو دسته از مردم گوشزد میشود که اگر درست بشنوند و در گوش بگیرند تا درجه مهمی در کم کردن اختلاف و دشمنی و بوجود آوردن اتحاد و دوستی اثر خواهد داشت.

آن دو دسته از مردم که باید بهر کدامشان يك نکته یاد آوری کرد یکی آنهاست که در راه زندگی سرگردانند. و بیکار و درمانده شده سر رشته زندگی از دست داده اند.

دسته دیگر آنهاست هستند که در زندگی وسیله ای بدست آورده دست برشته ای زده و و پای بر نبرد بان ترقی نهاده اند نکته ای که باید بدسته اول تذکر داد اینستکه اینگونه اشخاص خود را نبازند و شخصیت خویش را پست نسازند و از خوبشتن نومید نگردند و دست سؤال بسوی این و آن دراز نکنند و روی حاجت بدر گاه این و آن نیاورند و نکته ای که باید بدسته دوم تذکر داد اینستکه اکنون که در راه زندگی توفیقی یافته اند و میدانی بدستشان آمده اندازه نگهدارند و دست بهمه چیز و همه کار نزنند و عرصه را بر دیگران تنگ نسازند و شب و روز در پی آن نباشند که هر منبع و هر چشمه و هر کار و مقام و هر اسم رسم هست آنها قبضه کنند و همه را در اعضاء خود در آورند بلکه بیک اندازه از کار و مقام و منفعت که لیاقت و استحقاق آنها دارند قناعت ورزند. و از بقیه با آنکه میتوانند قبضه کنند عمدا برای دیگران واگذارند.

این دو نکته است که این دو دسته از مردم درست بشنوند و بدان عمل کنند مقدار زیادی از موجبات کدورت و کینه و دشمن و تفتین و افساد و نفاق و اختلاف او میان میروود و زمینه برای

الفت و محبت طبقات جامعه را با هم آماده میکند و اگر با ینگونه نکات توجه آنها عمل نکنند .
نه ماه رمضان نه غیر آن اثری در اصلاح حال آنها نخواهد کرد بلکه خود ماه رمضان و
عوارض آن موجبات دیگری برای کینه و عداوت و اختلاف و پریشانی بوجود خواهد آورد .
اکنون بتفصیل ایندو نکته پرداخته عرض میکنم در جامعه های نامنظم این عیب قهرا پیدا
می شود که افراد از اول درست آموخته و تربیت نمیشوند و راه زندگی با آنها نشان داده نشده
بکار آشنا میشوند و علاوه بر آن چون آنگونه جامعه هر دو کم است ناچار غالب افراد در میمانند
که چه کنند و از فرط بیکاری و سرگردانی از خوبستن نومید گشته اعتماد بخود را از دست
می دهند و روی سوال بدرگاه این و آن می آورند و بدیهی است که مردمی که بهمت خود اعتماد
و بکوشش خود تکیه نکنند و بامید اشخاص دیگر باشند که دیگران زیر بغلشان را بگیرند
و برایشان کاری پیدا کنند چنین کسانی چیزی نخواهند شد و بجائی نخواهند رسید و بر فرض بجائی
برسند از ذلت و فقر و مسکنت نجات نخواهند یافت .

در آثار دینی نوشته اند که مردی در زمان پیغمبر اکرم اسلام صلی اله علیه و اله زندگی بر
او سخت شد و در کار خود فروماند و نمیدانست چه بکند . زنش باو گفت نزد پیغمبر برو و شرح
حال خود را بایشان عرض کن تا بتو کمکی بکنند . همینکه نزد پیغمبر رفت رسول اکرم فرمود
(آنکه از ما تقاضائی بکند ما بحکم و وظیفه ای که داریم بوی کمکی میکنیم اما آنکس که
این تقاضا را نکنند و بی نیازی بوزد خدا او را بی نیاز میگردانند .)

آن مرد تقاضائی نکرد و برگشت و تمام همتش متوجه این شد که خودش شصتکاری کند
و اگر کاری نیست ابتکاری کند چون قوای خود را متمرکز ساخت بموجب وضع و حال آن
محیط فکرش با ینجا رسید که تیشه ای از کسی عاریه کند و بصحرا برود و باری پشته هیزمی گرد
آورد بشهر برد تا خودش کاری کرده باشد بکوه رفت و هیزمی کند و بشهر برد فروخت و با پولی
که از آن بدست آورد چند سیر آرد خرید ، اما نتیجه بزرگتری که از کار آنروزش گرفت
آن بود جوهرش نمایان شد و از سرگردانی و ناامیدی بیرون آمد و فهمید که میشود با مواد
طبیعت آشنا شد و خاک باسنگ با آب یا هیزم جمع آوری کرد و با آن چیزهایی ساخت و بمردم
فروخت . روز دیگر نیز رفت و مقداری بیشتر هیزم جمع کرد .

و بمبلغ زیاد تر فروخت و همچنین بکار خود ادامه داد و بر محصول آن افزوده تا توانست
خودش تیشه ای بخرد و باز ادامه داد تا وقتی که دو شتر خرید و غلامی تهیه کرد که برایش

کرایه کشی کند و از این راه ثروت مند شد. آنم نوع خدمت پیغمبر اکرم رفت و شرح حال خود را گفت که من چنین بودم و آمدم که از شما تقاضای بکنم و شما چنین فرمودید و غیرت من بیدار شد و رفتم و همت کردم و کوشیدم تا بوضع حاضر رسیدم.

پیغمبر فرمود (گفتم کسیکه از ما تقاضایی بکند ما بحکم و وظیفه ای که داریم با او کمکی میکنیم اما او همچنان فقیر و بیچاره میماند و هرگز از درد فقر و ذلت و سوال نجات پیدا نمیکند زیرا چنان آدم قوای خودش بکار نمیافتد و تعطیل میشود که آنها بوی کمک کنند و هر که اعتمادش بدیگری باشد عاجزست بیچاره و مسکینی است فرومایه اما آنکه تقاضا نکند ناچار بقوای خود اعتماد و بخدا توکل میکند و نیروی فکر و قوه بدن خود را بکار میاندازد تا راهی پیدا کند و خدا او را بی نیاز گرداند.)

گر محتشمی بگنج خود باش

اجرت خور دسترنج خود باش

کایمن شوی از نیازمندی

آنگاه رسی بسر بلندی

باز از پیغمبر روایت شده که هر کس امیدش ببندگان خدا باشد خدا او را ذلیل میکند و قرآن مجید میفرماید، اگر با ایمان هستید بر خدا توکل کنید.

از امام صادق علیه السلام روایت شد که (هر کس آرزو دارد که خدا بدعای او توجه کند باید از همه مردم مایوس باشد و امیدش جز بخدا نباشد.)

همه اینها که نقل شد برای آن بود که دانسته شود که یکی از زهرهای کشنده روح مردم ناامیدی از خود و امید داشتن بغير است برای مردمی که فقیر می شوند باید وسائلی فراهم کرد که غنی شوند. از جمله آن وسائل آنست که باید معادن را استخراج کرد و زراعت را توسعه داد و کار بوجود آورد لیکن بکوسیله دیگر نیز هست وظیفه مریبان روحی است و آن اینست که روح شکست خورده و نومید مردم را امیدوار ساخته آنها را وادارند که قوای خویش را جمع کنند و همت ورزند و فکر کنند و بکوشند تا کار بوجود آورند.

آنچه مردم را بیش از هر سبب دیگر بدبخت و بیچاره میسازد اینست که همگی درمانده و مایوس گشته فقط امیدشان باین باشد که دیگری برای آنها کاری درست کند و بآنها نانی برساند از این جهت است که لازم بود باین دسته از مردم تذکر داده شود که دل بنومیدی ندهند و بامید دیگری نباشند و از کسی تقاضایی نکنند و با تمام همت خود بکوشند تا خدا دری بروی آنها

بکشاید که از آن خیرها ببینند و اگر چنین^۱ که گفته شد بکنند آنقدر گشوده خواهد شد .
و اما تفصیل نکنه‌ای که بدسته توفیق یافته گفته شد باید دانست که در این گونه جامعه‌ها که مردم در مانده و بیکارند و از بیکاری و ناچاری مزاحم دیگران میشوند حالت مخصوصی در اندیشه که سوار کارند پیدا میشود که میل دارند همه کارها در دست آنها باشد و همه چیز را قبضه کنند و بخود منحصر سازند و دیگران در مقابل آنها شخصیتی و استغنائی نداشته باشند و همه ریزه خوارخوان آنها گردند ،

اینست که لازمست باین گروه که فعلا خداوند بحکم مصلحت بآنها کار و نعمت داده است تذکر داده شود که اینجالت را از خود دور کنند و در این اندیشه نباشند که هر قدر میتوانند کار و ثروت و مقام را قبضه کنند و بلکه بیک کار و بیک اندازه نعمت که بآنها رسیده و بیک مقام که حائز گشته اند قناعت کنند و بقیه را برای دیگران واگذارند ؟

این حالت ناشی از همان روح فقر مردم است که وقتی هم غنی میشوند همواره حرص میورزند و آسایش را از خویشتن سلب و عرصه را بر دیگران تنگ میکنند که آنها در همه جا و همه کار باشند .

گاهی دیده میشود که کسانی بقدر کافی کار دارند و وقت زیاد هم ندارند مع هذا کار دیگری که پیش می‌آید باز آن کار را هم قبضه میکنند اگر محرم دل آنها شود دلیل این عمل را از آنها پرسید می‌بینید دلیلشان اینست که اگر اینکار را نگیریم دیگری بگیرد و از اینراه او هم شخصیتی پیدا میکند و در مقابل ما عرض اندام میکند باینکه گفت باشد دیگری دارای شخصیت شود و از فقر و ذلت و کمناهی نجات یابد چه عیبی دارد بگجای عالم ضرر میرسد .

باشد تا برای مردم دیگر هم میدانی باز شود که اگر استعدادی دارند استعداد آنها نیز نمایان گردد این چه جور فکر و این چه جور استدلال است که انسانی در هر رشته و هر کار هست خور و خواب و آسایش را بر خود حرام گرداند و شب و روز برای خویش نگذارد و بیش از اندازه توانائیش کار قبول کند .

اگر تاجر است بخواهد تمام معاملات را او بکند متصدی مقام اداری یا اجتماعی است بخواهد در همه مقامات او باشد و بر همه کرسیها او بنشیند این منتهای اشتباه و ضلالت است زیرا اولاً خود انسان را ناراحت میسازد ثانیاً عرصه را بر دیگران تنگ میگرداند و ثالثاً خشم و کینه

